

متن پرسش

استاد، نظرتان راجع به مقاله ی "فلسفه ی عرفانی حجاب" استاد محمد علی طاهری چیست که در سایت شخصی ایشان هست؟ متن این مقاله را در ادامه آورده ام: "هر دریافتی از هستی، زکاتی دارد که بازتاب متناسب با آن دریافت است. به بیان دیگر، جهان هستی برای هر کسی اسبابی فراهم کرده و به هر فردی استعدادی داده است که مستلزم شکر است و شکر آن، در قالب زکات یعنی بازگرداندن یک کادو به هستی می باشد. بنابراین، در قبال هر یک از عواملی که برای ما مفید است یا خاطرمان را آسوده کرده است، زکاتی وجود دارد: زکات علم، زیبایی، همسر و فرزند خوب، مال و شهرت و در این میان، فلسفه حجاب پرهیز از خودنمایی است که نوعی زکات به شمار می رود. در واقع حجاب مانع خودنمایی و ایجاد شعور معیوب ناشی از آن است؛ تا از این رهگذر انسان کادویی (زکاتی) در خور شأن هستی به آن داشته باشد. در این دیدگاه، زن و مرد، هر دو در این چارچوب قرار می گیرند و حجاب تعریفی انسان شمول می یابد. این حجاب ناشی از بی نیازی و غنای عرفانی است. یعنی کسی که به بلوغ عرفانی برسد، حجاب را رعایت می کند. البته حجاب موضوع بسیار پیچیده و مفصلی به شمار می رود که از دو منظر کمی (ظاهری) و کیفی (باطنی) مورد بررسی قرار می گیرد. بعد کمی حجاب در قالب شریعت مطرح می شود و در تمام مکاتب الهی، به طرق مختلف لازم دانسته شده است. اما در کنار پیروی از شریعت (اصول رهروی)، بعد کیفی این پیروی نیز مطرح است که بی توجهی یا کم توجهی به آن، نتیجه کامل نخواهد داشت و دینداری واقعی نخواهد بود. به بیان دیگر می توان گفت حفظ و رعایت ظاهری احکام و دستورات دینی کافی نیست و تعالی با حفظ ظاهر و باطن دین حاصل می شود. در بررسی کیفی حجاب مسائلی همچون "انرژی نوع دوم"، "جاذبه و دافعه" و "ارزش وجودی" را مطرح می شود: انسان معمولی جدای از انرژی حاصل از مصرف مواد غذایی که آن را انرژی نوع اول می نامیم، به انرژی های دیگری نیز محتاج است. یعنی حتی وقتی تغذیه کاملی داشته و از استراحت کافی بهره مند شده است، با وجود رفع همه نیازهای جسمی خود، هنوز با کمبودهایی مواجه است که باعث می شود احساس رضایت نکند. یکی از این انرژی ها انرژی نوع دوم است که در اثر تعریف، تمجید، توجه و ستایش دیگران حاصل می شود. برای مثال، انسان معمولی با شنیدن یک جمله خوشایند کاملاً سرحال می شود و با شنیدن یک جمله ناخوشایند، به شدت پریشان (دشارژ) و از انرژی تخلیه می شود. انسانی که در زندگی، انگیزه متعالی مانند پیمودن مسیر کمال و خود شناسی ندارد، همیشه در صدد جلب توجه دیگران و جذب انرژی نوع دوم است و برای این جلب توجه، مبادرت به خودنمایی می کند. بنابراین، اگر فردی فقط حجاب ظاهری را رعایت

کند، همان تشعشعات شعوری خودنمایی او کافی است تا از نظر کیفی بی حجاب باشد. حجاب از نظر کیفی به معنی قطع نیاز به خودنمایی، حتی در ورزش‌های تیمی و یا هر کار گروهی دیگری نیز به عنوان یک اصل مطرح می‌گردد. مثلاً در یک تیم فوتبال، اگر هر بازیکن در جهت خودنمایی و مطرح کردن خود و بدون در نظر گرفتن حرکت تیمی و جمعی، سعی کند به تنهایی گلی را به ثمر رساند تا فقط او به عنوان گلزن معرفی گردد، این تیم هرگز موفق نمی‌شود. تیمی موفق است که بازیکنان آن نه خود را بلکه کل تیم را ببینند. نیاز به خودنمایی و یا انرژی نوع دوم باعث می‌شود هرکس برای مطرح کردن خود حرکت کند و نه در راستای هدف جمعی. اما وقتی خورشید انگیزه متعالی در آسمان وجودی انسان طلوع می‌کند، انسان، ستاره‌های کم نور امیال خویش، مثل میل به خودنمایی و... را خود به خود نمی‌بیند. هرچند این میل هنوز در انسان هست، اما انگیزه متعالی کمال‌گرایی، امیال دیگر را محو می‌کند و فرد از انرژی نوع دوم بی‌نیاز می‌گردد. در این رابطه زن یا مرد بودن فرقی نمی‌کند. حجاب برای خانم‌ها جنبه‌ای دارد و برای مردها جنبه‌ای دیگر. یک مرد ممکن است به طرز نامناسبی لباس بپوشد و زنجیری به گردن و گوشواره‌ای به گوش داشته باشد که شاید ظاهراً حرام هم نیست؛ اما چون برای خودنمایی و جذب انرژی نوع دوم از دیگران است، او را از حجاب دور کرده است. یک زن هم به طرق مختلف می‌تواند پوشش و ظاهری داشته باشد که نشانه خودنمایی او باشد. قرار است حجاب ما را از خودنمایی دور کند و قطع نیاز به انرژی نوع دوم محقق شود. به طور کلی انسان خام یا معمولی را می‌توان گدا دانست؛ گدای جلب توجه، گدای محبت و در یک کلام، گدای انرژی نوع دوم. اما یکی از مراحل بلوغ، بلوغ عرفانی است و زمانی رخ می‌دهد که انسان به بی‌نیازی رسیده باشد. در آغاز آفرینش آدم، ملائک به او سجده کردند. با آن سجده، ما به طور سمبلیک با انرژی نوع دوم آشنا شدیم و امروز آثار آن در ما نمایان است. این گرایش طبیعی یک انسان معمولی از بدو تولد است و تا زمانی که مسیر خودشناسی را طی نکند، این گرایش غیر طبیعی نیست. تا جایی که به نظر روانشناسان مورد توجه قرار گرفتن نیاز طبیعی انسان به شمار می‌آورد و این نشان می‌دهد که این نیاز تا چه حد با نهاد ما در آمیخته است. ولی با بلوغ عرفانی، انسان کاملاً از این نیاز فارغ شده، از تشویق، جلب توجه کردن، مورد ستایش قرار گرفتن و به طور کلی، از انرژی نوع دوم بی‌نیاز می‌شود. از منظر اجتماعی نیز حجاب به عنوان یک اصل ضرورت پیدا می‌کند. مظاهر خودنمایی می‌تواند در هر لباس یا کسوتی نمایان گردد؛ تا جایی که حتی فردی با حجاب کامل ظاهری (پوشش کامل) می‌تواند بیشتر از فردی به ظاهر بدحجاب جلب توجه کند. ریشه این امر را باید یافت و اصلاح کرد. رسیدن به حجاب واقعی، بلوغ یک جامعه را نشان می‌دهد. جامعه‌ای که تشنه جذب انرژی نوع دوم باشد و هر فرد در آن جامعه بخواهد فقط خود را مطرح کند، هرگز پیشرفت نمی‌کند. لذا اولین گام برای رشد معنوی یک جامعه آن است که در آن، نیاز به موارد ذکر شده به حداقل رسیده باشد. پس از آن است که این جامعه پذیرای مباحث پیچیده تری می‌شود و می‌تواند به پوشش متناسب با بلوغ عرفانی خود دست یابد. غالباً ما برای هر شیئی متناسب با ارزش وجودی آن پوششی در نظر

می‌گیریم و هیچ‌گاه برای یک شیء بی‌ارزش بسته یا پکیج گران‌قیمت تهیه نمی‌کنیم و به عکس، هیچ‌کالای گران‌قیمتی را نیز در پوششی بی‌ارزش (برای مثال در کاغذ) نمی‌پیچیم. مثلاً برای یک قطعه الماس، جعبه‌ای را طراحی می‌کنیم که خود آن جعبه نیز ارزش و قیمت قابل‌توجهی دارد.

پوشش یک فرد نیز باید با ارزش وجودی او هماهنگ و همسو باشد. همین بحث ارزش وجودی، در مورد یک جامعه نیز مطرح می‌شود. اینکه افراد از لحاظ ادراکات عظیمی چون درک انا الحق، درک حس حضور، درک شکر وجودی و رسیدن به این مفهوم که از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند، در چه مرحله‌ای قرار داشته‌باشند، در بلوغ عرفانی و انتخاب پوشش آن‌ها تأثیر مستقیم دارد. درک این مهم که حضور ما هدفمند است و جهان هدفی دارد و هوشمندی عظیمی بر آن حاکم است، درک این مطلب که ما نیز در این عرصه نقش هوشمندانه‌ای داریم و در یک مجموعه هوشمند یک جزء نمی‌تواند بدون هدف باشد و اگر هستی هوشمند است ما نیز هستیم و اگر هستی نقشه‌ای را دنبال می‌کند ما نیز نقشه‌ای را دنبال می‌کنیم، به ما اثبات می‌کند که وجودمان ارزشمند است و بنابراین، متناسب با آن ارزش برای خود نحوه حضورمان در جامعه را تعریف می‌کنیم. عالم هستی بر مبنای عرضه طراحی شده است و در آن هر چیزی با عرضه معنا پیدا می‌کند. ارزش برقراری ارتباط انسان با انسان نیز در همین است که نشان می‌دهد هر انسانی به چه شکل و ترتیبی در ارتباط با دیگران قرار می‌گیرد؛ ارتباط موجود را چگونه ارزیابی می‌کند و چه نتیجه‌ای از آن می‌گیرد. در حقیقت، انگیزه و نحوه ارتباط او حاکی از آن است که چه چیزی را به جهان هستی عرضه می‌کند. هر فردی متناسب با ارزشی که در درون به آن دست پیدا کرده است، خود را عرضه می‌کند. مسلماً انسان پوچ‌گرا و نهیلیست به یک طریق خود را عرضه می‌کند و انسان افسرده به طریقی دیگر و ... در نتیجه با بی‌نهایت عرضه مواجه هستیم که کاملاً نسبی است و به ارزش‌گذاری درونی افراد بستگی دارد. پس هر جامعه‌ای باید معرفتی پیدا کند تا از طریق آن بتواند به ارزش‌هایی برسد و یا ارزش‌هایی را زنده کند و برای نسل‌های بعد از خود به ارث بگذارد. در خصوص معرفی حجاب و مفهوم عمیق آن به جامعه، باید به همین نحو جاذبه‌هایی ایجاد کرد؛ زیرا با ایجاد دافعه نمی‌توان انتظار داشت که حجاب نهادینه شود. در جامعه‌ای که به طور بنیادی در زمینه نهادینه کردن این ارزش‌ها اقدام نشده است و توجیه لازم و کافی برای آن وجود ندارد، با زور و ایجاد دافعه نمی‌توان به هدف نهایی رسید. اما برای مثال، وقتی فلسفه حجاب تبیین شود، نهادینه شدن این ارزش، امکان‌پذیر است. در نهایت، زکات شعوری این همه زیبایی که هستی به ما عطا کرده است، چیزی جز عرضه شعور مثبت به آن (هستی) نیست. اما نه تنها در بسیاری از موارد ما این شعور مثبت را عرضه نمی‌کنیم، بلکه آنچه به هستی ارائه می‌دهیم، شعور منفی خودنمایی است. حجاب اولین قدم در جلوگیری از ساطع کردن این شعور منفی است تا بعد از آن بتوانیم شعور مثبتی را به عنوان زکات شعوری به هستی عرضه کنیم."

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: بنده مقاله‌ی فوق را تا انتها مطالعه کردم به نظر بنده سخنانی است که

بیشتر عواطف انسان را تحریک می‌کند بدون مبنای عقلی و یا شرعی به‌خصوص وقتی واژه‌هایی به میان می‌آید مثل «انرژی مثبت» یا «عرضه‌ی شعور مثبت به هستی» که سخنانی است و هم‌آلود کو حقیقتاً موضوع حجاب را به عنوان یک وظیفه‌ی شرعی که برای اثبات بندگی است، به حاشیه می‌برد. اگر ما در دستگاه شریعت الهی عمل کنیم و نظمان صرفاً قرب الهی باشد از این دستگاه‌ها که عمر انسان را تلف می‌کند نجات می‌یابیم. این را بدانید تنها رابطه حقیقی که هست، رابطه انسان است و خدا، که او ربّ من است و من عبد او، و بقیه چیزهایی که در رابطه با من هست، همه نسبت‌اند و حقیقت و اصالت ندارد، هرچند بعضی از نسبت‌ها مفیدند و بعضی مضرّ، ولی اگر آن‌ها را حقیقت گرفتید همه آن‌ها مضرّ می‌شود. مثل وقتی است که بازی را به عنوان بازی بنگریم با وقتی بازی را به عنوان کار جدی بنگریم، در حالت دوم دیگر بازی از بازی بودن هم می‌افتد برای نجات از نسبت‌های و همی باید از طریق بندگی خدا هست خود را همواره متصل به خدا نگهداشت. حضرت امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ۱۹۲ مشهور به خطبه قاصعه می‌فرمایند خداوند عمداً فرموده به سوی مکه، در بیابانی سنگلاخ، بدون هیچ مزرعه و آب و آبادانی بروید، تا انسان‌ها را بیازماید «بِأَحْجَارٍ لَاتَضُرُّ وَ لَاتَنْفَعُ» با سنگ‌هایی که نه ضرری می‌رسانند و نه نفعی دارند، برای امتحان انسان‌ها، تا معلوم شود چه کسی بندگی خدا را پیشه می‌کند و چه کسی عصیان می‌نماید. می‌فرماید به گرد چیزی که به ظاهر هیچ نفعی برای بدن و دنیای شما ندارد طواف بکنید تا بندگی شما رشد کند. پس نباید برای هر دستوری که دین می‌دهد دلیل مادی پیدا کنیم و بر فرض هم آن دستور نتیجه مادی داشت، گمان کنیم مقصد خداوند صرفاً همان نتیجه مادی است، و مثلاً بگوئیم فلسفه حرام بودن دندان طلا برای مرد، سرطان‌زا بودن آن برای جسم مرد است. اگر با این دستور می‌خواهند این بدن را حفظ کنند، پس چرا با دستور دیگر می‌گویند بروید شهید شوید؟ ما از کجا می‌دانیم هدف اصلی حرمت چیزهایی که حرام است، چیست؟ طلا برای مرد چه سرطان‌زا باشد چه سرطان‌زا نباشد، افق دستورات قدسی را نباید در حدّ نتایج مادی پایین آورد. یا این‌که چرا خوردن گوشت خوک حرام و خوردن گوشت گاو بی‌اشکال است؟ اگر بگوئیم گوشت خوک، چون «کیست» می‌آورد، حرام است، در جواب می‌گویند گوشت گاو هم «کیست» می‌آورد. از کجا می‌گویید مقصد اصلی حرمت گوشت خوک همین است؟! فقط می‌دانیم با رعایت احکام و دستورات شرع مقدس، حقیقت انسان که بندگی خداوند است شکوفا می‌شود و وقتی عبودیت ما شکوفا شد، در منظر خود ربوبیت حق را می‌یابیم و این نتیجه فوق‌العاده‌ای است. خدا هم در همین راستا به ما دستور می‌دهد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند، آفریده است، پرستش کنید، باشد که به تقوا رسید. پس باید بر اساس بندگی خدا دستورات شریعت را انجام داد تا به تقوا برسید و از طریق تقوای الهی، قلب و عقل و خیال و اعضاء، در نظم توحیدی قرار گیرند، و این همان معنی قربة الی‌الله است که باید در هر عملی مدنظر باشد. به هر حال مسائل فوق را مطرح کردم تا روشن شود گاهی در عین انجام فعالیت‌های فرهنگی و دینی، به دین

خود و به دین بقیه ضربه می‌زنیم، بدون این‌که خودمان بدانیم. آری؛ مسلّم است که مشروب، کلیه و کبد را خراب می‌کند، اما آیا نظرگاه حرمت مشروب در این است که بشر فهمیده است؟! یا این‌که خوردن مشروب، انسان را از افق نورانی ارتباط با عالم قدس محروم می‌کند؟ وقتی این موضوع هم مطرح است، چرا ما این نتیجه محدود مادی را مدّ نظر قرار دهیم. آری اگر این طور مطرح کنیم که مشروب موجب خرابی کبد و کلیه می‌شود و طلا برای مرد سرطان خون می‌آورد، برای جوان‌ها ملموس‌تر و قابل پذیرش‌تر است، ولی مواظب باشید در عین طرح موضوعات ملموس، فلسفه دستورات دین، محدود به دنیا و عالم ماده و موجب تأیید فرهنگ غرب نشود، چون هم منظر دین بسیار بالاتر از منظری است که علم غربی نسبت به عالم و آدم دارد و هم انسان دارای ابعاد بسیار متعالی‌تر از ابعاد مادی است. در فعالیت‌های فرهنگی نباید از این دو موضوع غفلت کرد تا جهت جانمان همواره به سوی عالم قدس باشد و بتوانیم ماوراء منافع مادی و مفاهیم عقلی، با حقیقت روبه‌رو شویم و به مقام خوف و خشیت نسبت به مقام اجلال الهی دست یابیم. موفق باشید